



Purgatory  
Saeed Tavakkol

## عکس قدیمی

هر بار به عکسی از کودکیم نگاه کردم  
در چهره مادر و برادر خیره مانده و پرسیدم:  
در آن لحظه من کجا بودم؟

شکم باردار مادر و رنگ پریده برادرم  
حک شده در تار و پود عکس  
معمایی بود به درازای عمر.  
خواهرم روزی گفت: تو اونجایی کمی بیرون کادر  
همانجا که مادر و برادر با ژستی غریب  
با نگاهی منجمد نگاه میکردند.

آیا این همان ظهیر تابستانی است  
که بی پروا در حوض خانه پریدم  
و چانه ام را سخت بر شیر آب کوفتم؟

این زجر من، رعشه اندام، چهره خونالود من نیست که  
کمی دورتر از حافظه عکس در نگاه مادر و برادرم حک شدست؟  
در حیرت نیستند که چرا همیشه خدا  
دردسر از من آغاز می شدست؟

این عکس قبل از مداواست  
یا پس از تنبیه برای خونی کردن آب حوض؟

حسی غریب، سئوالی مبهم  
سرشته در چهره های رنگ باخته عکس  
سالها وجودم را چنگ میزند  
در کدامین سوی این لحظه دردناک ایستاده ام؟

سرانجام روزی خیره مانده به عکس  
برای رهایی از درد  
دست کشیدم بر زخم کهنه خود، بر کاغذ فرسوده وهم  
اندک اندک غبار عکس زدوده، مات تصویر شفاف شد  
در قاب کهنه تصویر مردی بود  
که بیهوده میکاوید  
آینده خویش را در گذشته دور.